

.....	۱۷۱
.....	۵۶۱
.....	۷۳۱
.....	۱۹۱
.....	۵۶۱
.....	۷۳۱
.....	۵۵۱
.....	۱۹۱

فهرست

.....	۹
.....	۱۱
.....	۲۳
.....	۳۳
.....	۳۷
.....	۳۹
.....	۵۱
.....	۵۵
.....	۶۵
.....	۷۷
.....	۸۳
.....	۹۱
.....	۹۳
.....	۱۰۱
.....	۱۰۷
.....	۱۱۵

هوشنگ گلشیری	۱۲۱
رضا براهنی	۱۳۵
ناصر تقوایی	۱۳۷
محمد رضا لطفی	۱۴۱
سارا دولت آبادی	۱۴۵
محمد حسین ماهر	۱۴۷
فریدون آدمیت	۱۵۵
جیمز جویس	۱۶۱

پیش نوشت

با یاد آن دوستان که درباره‌شان نوشته‌ام - گفته‌ام و نیافته‌ام نبشته‌ایم را در این تولید حجم از کاغذ و کتاب بدین و بدان تنگ‌جای که دارم و داشته‌ام؛ مثال غلامحسین ساعدی، محسن یلفایی، مهدی فتحی و... دوست بهترین روزهای سخت، احمد محمود که نوشتم بر همسایه‌های او که «خجسته باد» تر... و دست‌نوشته‌ها درباره‌ی دیگرانی که باز نمی‌یابم‌شان، و از آن دیگران مناسب می‌بینم قدرشناسی از فیروز شیروانلو را که مرا دریافت و اصل نوشتن را؛ در واگذاری اتاقی به من اگرچه تاریک با یک دریچه‌ی کوچک به یک - دو سالی پیش از ۱۳۵۳ با درک ضرورت سکوت و کنج‌گوشه‌ای برای نویسنده در کانون پرورش فکری بدور از غوغاهای زمانه؛ چنان‌چه سپس انقلاب نصرالله پورجوادی دریافت نیاز مرا به اتاقی در کنج‌گاهی از مرکز نشر دانشگاه، و دکتر حسن مرندی قصر که چنان صمیمانه گفت می‌توانی یک اتاق از خانه‌ی ما را (ایران و حسن) بگیری برای دفتر کار خودت، نیز یاد خیر دارم از اندک خانواده‌هایی که روی گشاده داشتند با نوجوانی که من بودم از حاشیه به غربت تهران افکنده شده، و در آن میان در قدرشناسی از بهتر موجد تمام عمرم؛ خانواده‌ی دهستانی که توانستم بی‌اضطراب سایه‌ی حضور دیگری دو سالی آرام‌و‌قرار بگیرم ریاضت‌گونه در عبادت خواندن و نوشتن

بی ادبی بود که جواب نامه‌ی ایشان را ندهم. اما او مقید جواب نبود. هر هفته نامه‌اش می‌آمد. یکبار نوشتم استاد عزیزم، من واقعاً آن نظم و دقت و وقت، و آن ترتیب خاصی که شما دارید که باعث می‌شود شما این قدر نسبت به من لطف داشته باشید، نمی‌توانم داشته باشم. یعنی دقیقاً یک نویسنده‌ی بی‌نظم هستم که نظم خودم را در بی‌نظمی پیدا می‌کنم هنگام کار؛ و نمی‌توانم واقعاً هر هفته به شما نامه بنویسم. بنابراین «پدر عزیز» مرا ببخش برای این که اگر نامه نمی‌نویسم معنایش این نیست که ارادت ندارم به شما. به واقع من و همه‌ی دوست‌داران ادبیات مدیون شما هستیم؛ و ایشان به هر حال قانع شد. ولی نامه‌هایی که برای من نوشته بسیار جذاب است و نشان از یک روحیه‌ی شاداب و زنده و نامیرا دارد. در یک جایی به من می‌گوید که دولت‌آبادی عزیز در فکر این باش که یک یار جوانی پیدا بکنی و بروی در کوهسارهای زیبای ایران در کنار رودخانه‌ها و در میان علفزارها، با او بگویی و بخندی و شاد باشی و زندگی را چنین و چنان کنی. من یاد آن شوخی افتادم. به یاد استاد خواستم آن شوخی را آورده باشم. البته آن نمی‌دانست که مقدور و مقدر نیست در چنان بهشتی که او ترسیم می‌کند زندگی کردن؛ اما جمالزاده در عین این که واقعاً از تربیت اروپایی برخوردار شده بود و از خواننده‌هایم می‌دانستم که او مثل کانت (یا دکارت؟) به موقع بلند می‌شود، به موقع از پله‌ها می‌آید پایین، به موقع می‌رود برای کارش که انجام بدهد، به موقع برمی‌گردد، در عین حال همان‌طور که آقای شکرچی‌زاده اشاره کردند یک لحظه ذهنش از ایران، ادبیات ایران و جامعه‌ی ایران غافل نبود و برای من حیرت‌انگیز است که نوشته من تا این دو کتابی که به دستم رسیده از شما نخواندم، آسوده نشدم. و نکته‌ی جالب‌تر این که او در سنین ده - یازده سالگی از کشور خارج می‌شود. البته من خواننده‌ام در روان‌شناسی و ضمناً در تجربه‌ی شخصی که انسان بخصوص اگر بنا باشد هنرمند باشد در یک زمینه‌ای، بهترین ایام یادگیری یا

آموزش ناخودآگاه او تا سنین ده - دوازده سالگی است. به واقع همین طور است، چون تأثیرپذیری انسان در دوره‌ی کودکی تا نوجوانی بسیار زیاد است و جمالزاده این دوره را در ایران و در زادگاهش بوده و می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که این مربوط می‌شود به مرحوم پدر جمالزاده و برای من خیلی جالب است. خواندم یک پدر معمم و روحانی در غروب، روی پشت‌بام تشسته و دارد به ابرها نگاه می‌کند و به پسرانش می‌گوید به من بگوئید که چه اشکالی - چه شکل‌هایی - چه تصویرهایی می‌توانید از داخل ابرها ببینید و تصور کنید و برای من توضیح بدهید؟ همین جاست که جمالزاده می‌گوید به نظرم که این تخیل و تصور داستان‌نویسی و تأثیرش را از آن بعدازظهری گرفتم که پدر به من ابرها را نشان داد و گفت تصور کن و بگو که چه اشکالی می‌بینی؟ پدر جمالزاده روحانی بود و منبر می‌رفت، اما جزء روحانیونی بود که مخالف استبداد بود. ما وقتی که صحبت می‌داریم از جمالزاده آن چه به ذهن مان می‌آید همان‌طور که در اشارات و سخن‌های دوستان بود ساده‌نویسی است. ساده‌نویسی جمالزاده از کجا می‌آید؟ تا پیش از آن که جمالزاده پدید بیاید و قبل از او علامه دهخدا پدید بیاید و قبل از او یا همزمان با او شخصیت‌هایی مثل تقی‌زاده و ذکاءالملک و شخصیت‌هایی از این دست پدید بیایند و پیش از آن‌ها نویسندگانی مثل مراغه‌ای و آخوندف (آخوندزاده) پدید بیایند ادبیات ما در حقیقت زنده نبود. یک کتابی بود در نقد ادبی به نام *نور و ظلمت در ادبیات ایران* که آن کتاب بسیار مهم بود و نمی‌دانم چرا تجدید چاپ نمی‌شود. آن کتاب به ما می‌گوید که بعد از سعدی تا آستانه‌ی مشروطیت ادبیات ما در حقیقت چیزی نیست که بشود آن را به حساب آورد. البته شعرا بهتر می‌دانند که در این وسط فقط سبک هندی است. اما در دوره‌ای که آزادی‌خواهی شروع می‌شود در ایران و خواهان شورا می‌شوند روشنفکران و می‌خواهند جامعه تغییر بکند از حالت استبدادی به